

الهیات محیط زیست

(گزارشی از آرمان شهر علامه اقبال لاهوری)

سید مصطفی محقق داماد^۱

چکیده

در میان حکیمان اسلامی تصویر آرمان شهر سابقه‌ی بسیار دیرینه دارد. «ابونصر فارابی» که او را «معلم ثانی» خوانده‌اند شهری آرمانی تصویر می‌کند که به «مدینه‌ی فاضله» معروف است؛ غربی‌ها هم تحت عنوان «شهر خدا» از آن یاد کرده‌اند. «علامه اقبال لاهوری» نیز شهری را به تصویر کشیده و آن را «مرغدین» نام نهاده و سپس توصیف کرده است. نکته جالبی که در توصیف‌نامه‌ی وی دیده می‌شود، توجه او به مسأله محیط زیست طبیعی است که کاملاً برگرفته از آموزه‌های اسلامی – قرآنی و دانش الهیاتی اوست. مقاله‌ی حاضر به برداشت وی و مقایسه آن با نگاه برخی فلاسفه‌ی مغرب زمین که از نظر تاریخی معاصر وی بوده‌اند می‌پردازد تا معلوم شود دو نگاه دینی و غیردینی به طبیعت چگونه است.

واژگان کلیدی

آرمان شهر؛ مرغدین؛ فساد در ارض؛ هلاک حرث و نسل

۱. رئیس انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی، رئیس بخش علوم اسلامی فرهنگستان علوم، مدیر گروه فقه پزشکی مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و رئیس انجمن علمی حقوق پزشکی ایران، نویسنده‌ی مسؤول
E-mail: mdamad@yahoo.com

الهیات محیط زیست

(گزارشی از آرمان شهر علامه اقبال لاهوری)

تاریخ تمدن اسلامی سرشار از مفاخر بزرگی است که هر کدام به سهم خود و در زمان خود با اندیشه‌های خودی، یعنی برگرفته از معارف و الهیات اسلامی که ریشه در قرآن مجید دارد هنگامه کرده‌اند. یکی از آنان «محمد اقبال لاهوری» است.^۱ در سحرگاه نهم نوامبر ۱۸۷۷ میلادی (یعنی ۱۸ آبان ۱۲۵۶ ش.) که بانگ مؤذنان سیالکوت از فراز مأذنه‌های دور و نزدیک، مسلمانان خفته را به عمل خیر فرا می‌خواند محمد اقبال لاهوری پای به گستره‌ی هستی نهاد. هنوز سی سالگی را پشت سر نهاده بود که آوازه‌اش تمامی شبه‌قاره را درنوردید و بعد افکار و آثارش چندان اعتبار و شهرت یافت که منتقدان و مترجمان ادبی بزرگ غرب نظیر «نیکلسون» و «آربری» که فقط منظومه‌های تراز اول زبان پارسی را ترجمه کرده‌اند مبادرت به ترجمه‌ی آثار او کردند. وی در سال ۱۹۳۸ میلادی یعنی یکم اردیبهشت ۱۳۱۸ ش. وفات یافت و تقریباً ۶۰ سال زیست. طی بیش از هفتاد سالی که از فقدان او می‌گذرد مقالات، کتاب‌ها و رسالات متعددی درباره‌ی وی به رشته‌ی تحریر درآمده که تعداد آنها را بالغ بر ۱۸ هزار تخمین می‌زنند.

محمد اقبال، شاعر و فیلسوف مسلمان هندی اول بار اندیشه‌ی ملت مستقل مسلمان را در شمال غربی جزیره‌ی هند ابراز کرد و بنابراین اوست که به نام «رهبر معنوی» پاکستان، بر او آفرین می‌خوانند. (شیمل، ص ۴۰۳)

این بزرگوار در ایران عمدتاً همراه با اوج‌گیری نهضت اسلامی به خاطر اندیشه‌های ضد استکباری غرب و تفکرات استقلال‌طلبانه‌ی او توسط برخی صاحب‌نظران معرفی شده است. ولی به اندیشه‌های انسان‌شناسانه، کلامی، فلسفی و

عرفانی او کمتر توجه شده است. گرچه ایشان در ایران بیشتر با اشعاری که به زبان پارسی سروده معروف است به نظر اینجانب یکی از مهم‌ترین آثار وی همان کتاب «Reconstruction of Religious Thought» است که اول بار توسط مرحوم «احمد آرام» و تحت عنوان «احیای فکر دینی» ترجمه شد. نوشته وی تافته‌ای است فریبا از رشته‌های گونه‌گون که دامنه‌اش از اعتقاد به اصالت عقاید اسلامی تا تازه‌ترین نظریه‌های علمی عالم غرب و از طیران‌های عارفانه به پیشگاه الهی تا تحلیل‌های عقل‌مدارانه از مظاهر روحانی، گسترده است. به نظر برخی صاحب‌نظران وی عنوان این کتاب را از «احیاء العلوم غزالی» اقتباس نموده است. (همان)

اکثر آنان که درباره‌ی او سخن می‌گویند چنان تصورش می‌کنند که با ذهنیتشان سازگاری دارد. این ایراد بیشتر متوجه کسانی است که از او در مرتبه‌ی اول، شاعری منقبت‌گو ساخته‌اند؛ حال آن‌که اقبال شخصیتی بوده است با ابعاد مختلف؛ او مردی فیلسوف، عارف، شاعر، اصلاح‌گر، مربی، جامعه‌شناس، سیاست‌مدار، حقوق‌دان، قرآن‌پژوه، زبان‌دان، تاریخ‌دان و اسلام‌شناس با دیدگاه‌های مترقی بوده است.

اقبال با آن که در جوانی به مغرب زمین می‌رود هرگز فریفته و دل‌باخته‌ی آن دیار نمی‌شود. آری در میان آثار غربیان، شیفته‌ی «گوته» شاعر آلمانی می‌شود ولی نه از باب غربی‌بودن وی بلکه از جهت آن که وی از مشتاقان حضرت محمد، پیامبر اسلام (ص) بوده است. در سال ۱۳۰۳ ش. (۱۹۲۳ م.) «پیام مشرق» را به زبان پارسی در پاسخ به «دیوان غربی - شرقی» گوته سرود. شعر گوته تحت عنوان «ترانه‌ی محمد» الهام‌بخش او در نمایش‌نامه‌ای شد که در سن جوانی در حال تهیه آن بود. وی روایتی از آن را به زبان پارسی در پیام مشرق به خوانندگان

خود عرضه داشت و در حاشیه‌ی آن، خود وصفش را بیان کرد:

«این شعر^۲ ترجمه‌ایست بسیار آزاد از «ترانه‌ی محمد» اثر معروف گوته. در این شعر که زمانی بسیار دور در «دیوان غربی» سروده شده، این شاعر آلمانی اندیشه‌ی اسلام از زندگی را بسیار زیبا به نمایش درآورده است. این شعر در اصل، بخشی از نمایش‌نامه‌ای بود درباره‌ی اسلام که وی قصد داشت بنویسد اما نتوانست آن را به انجام رساند منظور اینجانب از ترجمه‌ی این شعر چیزی جز نمایش دیدگاه گوته نیست.» (شیمل، ص ۲۳۶)

«اقبال ترجمه شعرش را با این بیت آغاز می‌کند:

بنگر که جوی آب چه مستانه می‌رود مانند کهکشان به گریبان مرغزار

و این شعر نسبتاً طولانی را با این بیت به پایان می‌برد:

زی بحر بی‌کرانه چه مستانه می‌رود در خود یگانه از همه بیگانه می‌رود»

(همان)

«جاویدنامه» عنوان چهارمین کتاب اقبال است که در سال ۱۹۳۲م. منتشر شد و آن افکار عرفانی و نظریه‌های سیاسی و اجتماعی اقبال به شعر فارسی است. جاوید نامه، بهترین معرفت و وسعت نظر، ظرافت اندیشه، طبع لطیف و شعر بدیع اقبال است. رؤیاهای فلسفی اقبال در این کتاب چنان بدیع و خیال‌انگیز و گرم و گیراست که در وصف نمی‌گنجد...» (همان، صص ۵۴ و ۵)

۱. مرغدین: آرمان‌شهر اقبال

نگارنده در این‌جا می‌خواهد به یکی از موضوعاتی که در آن روز مورد توجه او قرار گرفته و در کتاب «جاویدنامه» آمده است اشاره کند و با عنایت به زمان و

مقطع تاریخی طرح آن، که بسیار مهم است و با مقایسه آن با متفکران معاصرش در مغرب زمین آن را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

اقبال در صد و اندی سال قبل، دغدغه‌ی تخریب محیط زیست انسانی توسط فراورده‌های تکنولوژی و سنت‌شکنی‌های جاهلانه را در طرخی بسیار زیبا مطرح ساخته و راه حل صحیح آن را ارایه داده است.

اقبال از نظر زمانی حدود یک قرن بعد از مرگ «آگوست کُنت»^۳ فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی و بنیان‌گذار مکتب «پوزیتیویسم» (مثبت‌گرایی) در اروپا متولد شده است. آگوست کُنت معتقد بود دوران دین و به‌طور کلی اندیشه‌های وحیانی و حتی فلسفی و عقلانی سپری شده و خدای آینده بشر، علم تجربی است. دوران زندگی اقبال دقیقاً زمان گرمی بازار و استقرار همان تفکر است. خدای بشر لااقل در قسمتی از جهان، به‌خصوص بخشی از مغرب زمین که زادگاه و خاستگاه آن فکر بود، علم و تکنولوژی شده بود و نه تنها بام و شام که تمام ساعات زندگی‌شان سر بر آستان آن معبود می‌ساییدند. علم، قادر علی‌الطلاق و «لا یَسئل عما یفعل» است. اندکی هم رحم در وجودش یافت نمی‌شود. چنان خدای بی‌رحمی است که هیچ نوای مخالفی را برنمی‌تابد. هر کس و هر اندیشه‌ای که تسلیم بی‌چون و چرای او نشود را از دم تیغ می‌گذرانند.

یک قرن پس از وی، میوه‌ی درختی که او کاشته بود به بار نشسته است و علماً و عملاً پیروان و مریدان بسیاری به‌دست آورده است. فیلسوفان، جامعه‌شناسان و متفکران، به‌طور عمومی بر طبل جانب‌داری بی‌چون و چرا از علم و صنعت می‌کوبند. یکی از متفکران آن عصر، «آرنولد ژوزفپ توتن بی» انگلیسی، فیلسوف تاریخ، متولد ۱۸۸۹ میلادی (۱۲ سال بعد از تولد اقبال در پنجاب) است. وی کتابی ده جلدی تحت عنوان «مطالعه‌ی تاریخ» در ۱۹۳۴م. منتشر کرده است.

وی در این اثر، نظریه‌ای منحصر به فرد و مجادله‌برانگیز را درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ و ظهور و سقوط دوره‌ای تمدن‌ها بیان می‌کند. در این اثر، فلسفه‌ی جبر تاریخ را رد می‌کند و معتقد است سیر تاریخ، معلول عوامل فکری و روحی بشر است نه عناصر مادی. البته این نظر کاملاً صحیح و منطقی است ولی در خصوص سرنوشت محیط زیست طبیعی بشر، او متوجه فاجعه‌ای که در آستانه‌ی رخ‌دادن است شده اقا سُرنا را از سر گشاد آن نواخته است!! و مطلبی را اظهار می‌کند که کاملاً غیر منطقی و فاقد وجاهت است. وی مدعی است که علت اصلی تخریب محیط زیست طبیعی در جهان، نگاه ادیان توحیدی به جهان و انسان است زیرا در ادیان ابراهیمی - توحیدی بشر گُل سرسبد آفرینش محسوب شده و به او چنین تعلیم داده شده است که همه‌ی عالم برای او آفریده شده و از این رهگذر، بشر خود را بی‌جهت عزیز محسوب کرده و به جان طبیعت افتاده و آن را مسخر خویش ساخته است. تسخیری که به بهای تخریب طبیعت، ویرانی جنگل‌ها، آلودگی دریاها و صحراها تمام شده است.

بی‌اساسی و بطلان این نظریه به قدری واضح است که نیازی به بیان ندارد ولی ریشه‌ی اصلی این تفکر همان درختی است که به دست اگوست کُنت و هم‌فکرانش کاشته شده است. اجازه بدهید از کلام علامه اقبال لاهوری که برگرفته و متأثر از الهیات اسلامی است استفاده کنم.

اقبال در ۱۹۰۵م. اول بار که برای گذراندن دکتری فلسفه به دانشگاه کمبریج انگلستان رفت با تمدن مغرب زمین مواجه شد. هرچند که طعم تلخ استعمار کهن را سالیان سال در سرزمین خویش مشاهده کرده بود اما اینک به دیدی دیگر و جدید به آن می‌نگریست.

اقبال در غرب تحصیل کرد ولی هرگز مبهوت و مقهور نشد. او می‌نویسد:

«درخشندگی علوم غربی عقلم را خیره نساخت و بصیرتم را از بین نبرد زیرا چشمم را از آب‌های نهفته‌ی سرزمین «مدینه» شستشو کردم و آن را به منزله‌ی سرمه چشم قرار دادم.»

و در جایی دیگر گفته است:

«سال‌ها در کورهای تعلیمات غربی به سر بردم ولی مانند ابراهیم که از آتش نمرود سالم بیرون آمد من هم با فکر سالم جان به در بردم.»^۴

آن روز هنوز تکنولوژی اوج نگرفته بود ولی آغاز شده بود. اولین چیزی که توجه او را جلب می‌کند خطر آینده‌ی تکنولوژی برای بشریت است. وی در دیوان خود، شهری آرمانی بنام «مرغدین» تصویر می‌کند و به توصیف آن می‌پردازد. البته تصویر شهر خیالی در میان حکیمان اسلامی سابقه‌ی بسیار دارد. «ابونصر فارابی» که او را «معلم ثانی» خوانده‌اند شهری آرمانی تصویر می‌کند که به «مدینه‌ی فاضله» معروف است. غربی‌ها هم این شهر آرمانی را تحت عنوان «شهر خدا» معرفی کرده‌اند.

اقبال در شهر آرمانی خود «مرغدین» شهروندانی آرمانی را به تصویر کشیده است. اقبال برای انسان آرمانی خود راه‌هایی را عرضه می‌کند که پی‌سپردنشان نیاز به داشتن معرفتی والا، جهان‌بینی‌ای شگرف نسبت به خویش و طبیعت پیرامون و سرانجام خود و نیز روحی مبارز، شکیبا، سخت‌کوش و ژرف‌بین دارد؛ بنابراین آنان که به تن‌آسایی و امور ظاهری خو گرفته‌اند و پیرو فلسفه «این نیز بگذرد» هستند میانه‌ای با روح جدی، سخت‌کوش و ستیزه‌جوی اقبال ندارند. اقبال برای نسل خود و آیندگان حامل این پیام است که بشر با آلوده کردن و به فساد کشیدن زمین دیگر در این کره‌ی خاکی جایی ندارد. اگر از خواب بیدار شود و از

گناه خویش نسبت به فساد در ارض توبه کند باید به کراهی دیگر برود و این بار سعی کند با محیط زیست طبیعی خود به درستی رفتار کند.

اقبال معتقد است بحران زیست محیطی کاملاً یک بحران فرهنگی است و راه حل آن هم باید از همین رهگذر پیگیری شود و چاره‌ای جز این نیز نیست. راه‌هایی که بشر امروز به دنبال آن است مانند تشکیل جلسات و تنظیم کنوانسیون‌ها، راه چاره‌ی نهایی نیست.

دنای جدید، پس از مرگ چهار هزار نفر در دسامبر ۱۹۵۲م. در لندن (بر اثر آلودگی هوا) و پس از مرگ ۴۴ نفر و وارد آمدن صدمات مغزی به عده‌ای دیگر در سال ۱۹۵۹م. (ناشی از بیماری «میناماتا» در نتیجه‌ی خوردن ماهی‌های آلوده به سمومی که از فاضلاب صنایع به خلیج میناماتا و رودخانه‌ی اگانو در ژاپن وارد می‌شد) متوجه خطر آلودگی‌های شیمیایی و استفاده‌ی بی‌رویه از مواد شیمیایی شد و برای جلوگیری از تکرار چنین اتفاقاتی، قواعد و مقرراتی را وضع و سازمان‌هایی را نیز مأمور اجرای این مقررات کرد.

اما پرسش این است که این اقدامات چقدر مؤثر بود؟ مگر با کنوانسیون، قانون و مقررات و سرانجام اعمال فشار می‌شود همه چیز را حل کرد؟ البته زندگی در سایه‌ی قانون، امنیت‌آفرین و آرام‌بخش است اما تقید به قانون و قانون‌گرایی، مادام که به‌صورت یک فرهنگ درنیامده باشد اثری نخواهد داشت. بنابراین راهی به جز فرهنگ‌سازی نیست.

جامعه‌ی ایده‌آل و مورد نظر اقبال در قالب ویژگی‌های یک شهر خیالی به نام «مرغ‌دین» که در مریخ معرفی می‌شود، شهری است از نظر شکل ظاهری، زیبا و از نظر شرایط زیست‌محیطی سالم و دیو‌ماشین، آن را آلوده نکرده است.

مَرغَدین و آن عمارات بلند من چه گویم زان مقام ارجمند
 بر طبیعت دیو ماشین چیره نیست آسمان ها از دخان ها تیره نیست
 همچنان این باد و خاک و ابر و کشت باغ و راغ و کاخ و کوی و سنگ و خشت
 چیست شرح آیهی «لا تفسدوا» ارض حق را ارض خود دانی؟ بگو
 حرف «انی جاعل» تقدیر او از زمین تا آسمان تفسیر او

(جاویدنامه: ص ۳۲۹)

اقبال که متأثر از معارف قرآنی است در ابیات فوق چند نکته را (شاید برای اولین بار در جهان اسلام) مطرح کرده است، به شرح زیر:

۲. رابطه‌ی بحران زیست محیطی و جهان بینی

اقبال بنا به جهان بینی دینی خویش انسان را موجودی بس عظیم و بزرگ و خلیفه و نایب خداوند در زمین می شناسد و برای خود انسان ارزش بسیاری قایل است.

اقبال در ابیات فوق می خواهد بگوید تخریب محیط زیست از جهان بینی آدمیان نشأت می گیرد. از نگاه انسان به خود و رابطه اش با جهان هستی ناشی می شود. چنانچه انسان ها خود را مالک زمین بدانند و همانند یک مالک خصوصی با آن مواجه شوند، زمین را به فساد و تباهی می کشانند در حالی که اگر زمین را ملک خدا بدانند و خود را خلیفه‌ی او در زمین بشناسند هرگز در زمین فساد نخواهند کرد. (طباطبایی، ج ۱، ص ۱۱۵) این همان دغدغه‌ای است که حسب بیان قرآن مجید در آغاز آفرینش، فرشتگان داشته اند و به درگاه احدیت عرضه کرده اند:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»
 (بقره/۳۰)

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم». گفتند: «آیا کسی را می‌آفرینی که در آن‌جا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آن‌که ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید.»

در تعلیمات قرآن جهان طبیعت، ملک خداوند است. به دیگر سخن، از نظر قرآن مجید مالکیت حقیقی نسبت به جهان از آن خداوند است و بشر اگر ادعای مالکیت دارد اولاً مالکیت او اعتباری است نه حقیقی و ثانیاً به نیابت از خدا در جهان تصرف می‌کند.

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره/۱۰۷)

«آیا نمی‌دانی که خدا مالک آسمان‌ها و زمین است و شما را جز او یار و یاور نیست؟»

تعبیر فوق در قرآن مجید حدود بیست بار تکرار شده است. «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران/۲۶)

انسان باید بداند که هرگونه قدرتی متعلق به خداست. او نه تنها مالک «سماوات» و «أرض» است، مالک انسان هم هست و نه تنها مالک انسان است بلکه مالک ملک و سلطنت و نفوذ هم هست و به هر کس که بخواهد این نفوذ را عطا می‌کند و از هر کس که بخواهد آن را می‌گیرد. آنگاه اشیا و اشخاص در برابر خداوند تنها یک مظهر و نمود محسوب می‌شوند.

اقبال به پیروی از قرآن می‌گوید متاع ما ز ما نیست؛ از آن خداست. در جای دیگر «جاویدنامه» می‌گوید:

سرگذشت آدم اندر شرق و غرب	بهر خاکی فتنه‌های حرب و ضرب
یک عروس و شوهر او ما همه	آن فسونگر بی‌همه هم با همه
عشوهای او همه مکر و فن است	نی از آن تو نه از آن من است
در نسازد با تو این سنگ و حجر	این ز اسباب حضر تو در سفر
اختلاط خفته و بیدار چیست؟	ثابتی را کار با سیار چیست؟
حق زمین را جز متاع ما نگفت	این متاع بی بها مفت است مفت
ده خدایا نکته‌ای از من پذیر	رزق و گور از وی بگیر او را بگیر
صحبتش تا کی تو بود و او نبود	تو وجود و او نمود بی وجود
تو عقابی طایف افلاک شو	بال و پر بگشا و پاک از خاک شو
باطن «الارض لله» ظاهر است	هر که این ظاهر نبیند کافر است
من نگویم در گذر از کاخ و کوی	دولت توست این جهان رنگ و بوی
دانه دانه گوهر از خاکش بگیر	صید چون شاهین ز افلاکش بگیر
تیشه‌ی خود را به کهسارش بزن	نوری از خود گیر و بر نارش بزن

۳. مسؤولیت انسان

حسب تعالیم قرآنی، انسان منتخب خداوند است. تعبیر «اصطفاء» همین پیام را دارد. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ...» (آل عمران/۳۳) یعنی: «خدا آدم را برگزیده است.» تعبیر دیگر «اجتباء» است که آن‌هم به همین معناست.

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ» (بقره، ۱۲۲)

یعنی: «سپس پروردگارش او را برگزید...»

از نظر حکمت اسلامی جهان بر اساس یک رابطه‌ی غایی آفریده شده است؛ به دیگر سخن در معارف عقلانی الهی هیچ ذره‌ای در نظام خلقت نیست مگر این که با برنامه‌ای حساب شده و مقدر است؛ یعنی بر اساس اندازه‌گیری و محاسبه است.

آن همان است که قرآن مجید به صراحت فرموده است: «الذی قدر فهدی» افزون آنکه به موجب معارف قرآنی انسان در رأس و بلکه محور این رابطه قرار دارد و به صراحت قرآن مجید زمین برای او آفریده شده است. «والارض وضعها للانام» یعنی اگر انسان در متن این برنامه نبود، زمینی هم در این برنامه قرار نداشت. یعنی این طور نیست که خلقت زمین به گزاف انجام و بعد تصادفاً منجر به خلقت انسان شده باشد بلکه اصلاً این زمین حساب شده آفریده شده است برای این که انسان در آن به وجود بیاید.

این بیان فلسفی نتیجه‌ی بسیار مهمی دارد و آن این است که بنابراین انسان باید توجه داشته باشد که زمین برای او آفریده شده است و نسبت به آن مسؤولیت دارد. این است معنای این آیه شریفه:

«هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ» (هود/۶۱)

یعنی: «او شما را از زمین به وجود آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید بنابراین از او آمرزش بخواهید، سپس به سوی او بازگردید زیرا پروردگارم [به بندگانش] نزدیک و اجابت کننده‌ی دعای آنان است.

افراد انسانی باید بدانند که زمین به گروه یا افراد خاصی اختصاص ندارد؛ برای همه آفریده شده است؛ بنابراین در بهره‌برداری و تصرف در زمین باید نهایت دقت و رعایت احتیاط معمول گردد.

۴. غرور علم‌زدگی

به زعم اقبال، آنچه در ادوار پایانی قرون وسطا غرب را به حرکت درآورد و نهضت‌های فکری و فرهنگی دوره‌ی رنسانس و اصلاح کلیسا را به وجود آورد

ورود جهان‌بینی و تفکر علمی اسلام به غرب بود ولی مسلمانان خود به علل گوناگون دچار رخوت و رکود فکری شدند و در طی سده‌های گذشته از حرکت بازماندند، در صورتی که غرب به حرکت خود ادامه داد و موانع رشد و ترقی را از پیش راه برداشت اما از سوی دیگر غرب با وجود پیشرفت‌های علمی و نجات از جهل کلیسایی، در سایه‌ی دستاوردهای علمی مبتلا به چنان غروری شد که به تخریب محیط زیست طبیعی خویش دست یازید و جهان را با تولیدات خویش، یعنی ماشین‌ها برای خود «تیره» ساخت.

اقبال می‌نویسد:

«انسان جدید که در نتایج فعالیت علمی خود غره شده از زندگی روحانی یعنی درون، منقطع مانده است. در میدان اندیشه به حالت مبارزه آشکار با خود زندگی می‌کند. در میدان حیات اقتصادی سیاسی در مبارزه‌ی آشکار با دیگران است. دیگر خود را نمی‌بیند که بر خودخواهی و بی‌بندوباری و پول‌پرستی سیری‌ناپذیر خود که رفته رفته هر کوششی برای تعالی را در او کشته و جز خستگی از زندگی چیزی برای وی به بار نیاورده است لگام نهد. چنان در مشهورات یعنی منابع حاضر احساسات بصری، غرق شده که با ژرفای کشف نشده وجود خویش قطع رابطه کرده است. بر اثر مادی‌گری علمی خود بالاخره به فلج نیرو رسیده است.» (اقبال لاهوری، بی تا، ص ۲۱۲)

اقبال در جاویدنامه مانند سفری که «دانته» شاعر ایتالیایی در آن راه آسمان را در پیش گرفت به همراه «مولانا جلال‌الدین مولوی» به سفری روحانی پرداخته و در این سفر با شخصیت‌های تاریخی به بحث و گفتگو می‌پردازد.

ابتدا در جاویدنامه به کره‌ی ماه می‌رود. در آن جا مولوی او را به یک نفر دانشمند هندی به نام «ویش وامیترا» یعنی جهان دوست معرفی می‌کند و مولوی

در این مجلس به جهان دوست می گوید که:

«در حال حاضر راه ترقی برای بشریت منحصر در این است که دو فرهنگ شرق و غرب با یکدیگر ترکیب و تلفیق شوند.» (سعیدی، ص ۵۵)

اقبال در سفر جاویدنامه به کره‌ی مریخ می‌رود و با رهبران مسلمان از جمله «سید جمال‌الدین اسدآبادی» و «سعید حلیم» پاشا ملاقات می‌کند. سعید حلیم پاشا شرق و غرب را با یکدیگر مقایسه می‌کند و در نتیجه‌ی این سنجش رأی می‌دهد که:

«نجات بشریت در آن است که تمدن شرق و غرب با یکدیگر تلفیق شوند.» (همان)

در همین سفر، سید جمال‌الدین اسدآبادی به شاعر توصیه می‌کند که به کمونیست‌ها بگوید:

«ترقیات و پیشرفت‌های کمونیست‌ها بدون داشتن ایمان و مذهب بیهوده است و پوچ، و بالاخره این ترقیات زایل خواهد شد.» (سعیدی، ص ۵۶)

او بر آن است که مسلمانان می‌توانند و باید چنین کنند که نخست به نقد شیوه‌های تفکر و جهان‌بینی دیرین خود بپردازند و نقاط قوت و ضعف آن را خوب بشناسند، سپس با برخورداری از بینش الهی و قدسی به جهان از یک سو و بهره‌گیری از یافته‌های علوم و تجربه‌های جدید جهانی از سوی دیگر، معارف دینی و حیات اجتماعی خود را نوسازی و آن را با احکام معیشت جدید و روح و عقل حاکم بر زمان سازگار نمایند.

تواضع و فروتنی جامعه‌ی مؤمنین و عدم غرور آنان و عدم اتکا و استظهار ایشان به علوم تجربی، از عظیم‌انگاری خالق و کوچک‌بینی مخلوق نشأت می‌گیرد و متقابلاً قطع این رابطه و نگاه مستقل به انسان و جهان، متقابلاً موجب غرور و به

تعبیر عرفای اسلامی «انانیت» او می‌گردد.

در نظر اقبال، علم و اندیشه، شرقی و غربی ندارد ولی به نظر وی به‌عنوان یک متفکر مؤمن و تربیت شده معارف قرآنی، علم موهبتی است الهی که به انسان ارزانی شده است و سهم مسلمانان در همین علوم و یافته‌های مردم مغرب‌زمین و نیز در تمدن غربی و تحولات آن، بسیار بزرگ و اساسی بوده و کماکان می‌تواند باشد. این نگاه برگرفته از آیه‌ی شریفه‌ی زیر است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» (بقره/۳۱)

یعنی: «و خداوند نام‌ها را به تمامی به آدم بیاموخت، سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد.»

به موجب آیه‌ی فوق علم بشر برگرفته از علم خداوند بلکه تجلی علم خداست و بی‌انتهاست چون علم خدا بی‌انتهاست.

نکته‌ی فوق یکی از مهم‌ترین اصول حکمت متعالی‌ای است که اقبال چنان‌که از آثارش هویدا است به خوبی آموخته بوده است. حکمت متعالی، نفس آدمی را اولاً همانند سایر حکمای مسلمان، مجرد می‌داند نه مادی. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳ ش، ص ۳۰۷-۳۷۵ و محقق داماد، ۱۳۸۲ ش، ص ۲۵۰) البته طبق نظر مشایبان انسان در وجود خود به نحو بالفعل طبیعت جمادی و نباتی را دارد و در عین حال به نحو بالقوه دارای طبع ملکوتی و لاهوتی نیز می‌باشد، و همچنین خلقت انسان پس از خلقت عناصر و نفوس فلکی و عقول مجرده انجام پذیرفته است و آخرین مخلوق خداست زیرا خلقت با خلق عقل اول آغاز شده^۴ و با موجودی که استعداد تعقل دارد پایان می‌پذیرد. انسان اشرف انواع این عالم است چون دارای عقل است؛ همچنان‌که عقل اشرف مخلوقات عالم است لذا انسان دارای تعقل نیز اشرف موجودات خواهد بود.

و همچنان که بالاترین اصل جهان کبیر، عقل است که بر همه‌ی موجودات حکم‌فرمایی می‌کند در جهان صغیر نیز عقل بر تمام قوای نفسانی و جسمانی حکومت می‌کند و نیروهای گوناگون نفس انسانی همگی مراحل است بین حیات نباتی و ملکوتی. (الهیات شفاء، مقاله نهم، فصل هفتم، ۱۳۰۳-۱۳۰۵) در نظر «ابن سینا» روح انسان بین زمین و آسمان قرار دارد و سعادت او در اتصال به عالم عقول و ترک جهان محسوس است و کمال واقعی نفس انسان در این است که خود یک عالم عقلانی شود که در آن نظم جهانی و مراتب وجودی منعکس است و این اتحاد و وصال کمال هستی انسان و معنی هستی وی در این جهان است، چنان که عالم از تعقل ذات باری پدید آمده و انسان به مبدأ و اصل خویش بازمی‌گردد. (همان)

ابن سینا روح انسان را گم شده در این عالم ظلمت ناسوتی می‌داند که موطن اصلی خود را فراموش کرده و در سرگردانی است، پس انسان باید بار دیگر منزلگاه اصلی خود را به یاد آورد و به سوی آن در حرکت باشد. ابن سینا در قصیده‌ای که با توجه به حرف آخر ابیات آن معروف به عینیه است در این زمینه می‌گوید:

هبطت الیک من المحل الرفع ورقاء ذات تعزز وتمنع

یعنی: «فرو آمد به سوی تو از جایگاهی بلند، کبوتری که او خداوند عزت و کرامت بود.»

محجوبه عن کل مقله عارف وهی التي سمرت ولم تتبرقع

یعنی: «آن مرغ را در حجاب کرده‌اند (منظور روح است) که از چشم عارفان پوشیده است و او خود هر چند پرده از روی برداشته ولی گویی پرده برداشته است.»

وصلت علی کره الیک وربما کرهت فراقک وهی ذات تنجع

یعنی: «آن مرغ از روی اکراه و ناخواسته به سوی تو آمد ولی اینک به هیچ وجه مایل نیست از تو جدا شود؛ مفارقت از تو را با درد و اندوه تحمل می کند.»^۵

البته «حکمت متعالیه» در بالفعل و بالقوه بودن نفس آدمی راه خود را از «حکمت مشاء» جدا می سازد.

ثانیاً حکمت متعالیه با قطع نظر از تفاوتی که در تحلیل نفس و روح بشری دارد به برهان عقلی و تأیید قرآن مجید، نفس آدمی را نفخه‌ی روح الهی و از ناحیه‌ی خدا می داند: «نفخحت فیه من روحی» (حجر/۲۹) افزون آن که، کلیه‌ی صفات کمالی از جمله علم بشری را تجلی علم خدا معرفی می کند و می گوید:

«فالواجب الوجود بالذات يجب ان يكون من فرط الفعلية وكمال التحصيل جامعاً لجميع النشآت الوجودية فلا مكافئ له في الوجود ولانّ ولا شبه بل ذاته من تمام الفضيلة يجب ان يكون مستند جميع الكمالات ومنبع كل الخيرات.» (محقق داماد، ۱۳۸۲ش، ص ۲۵۰)

یعنی: «واجب الوجود بالذات باید از حیث فعلیت و کمال تحصیل، جامع جمیع مراتب وجودیه باشد بنابراین هیچ مشابهی در هستی ندارد بلکه ذات او از حیث تمامیت فضایل باید مستند تمام کمال‌ها باشد.»

ولی انسان مؤمن اگر عالم بشود به موجب یک تذکر الهی هرگز مغرور نمی شود زیرا متوجه است که دانش بشر همیشه نسبت به آنچه حقیقت است، یعنی نسبت به کل دانش، اندک است: «و ما أوتيتم من العلم الا قليلا: و به شما از علم جز اندکی داده نشده است.» (اسراء/۸۵). و به قول ابن سینا:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

به هرحال اقبال با معارف عقلی اسلامی به ویژه حکمت متعالیه آشناست و نشانه آن رساله دکتری وی است که در ایران تحت عنوان «سیر فلسفه در ایران» ترجمه شده است.^۶

به نظر اقبال بحران زیست محیطی، یک بحران اخلاقی و معلول دور شدن انسان از آموزه‌های اخلاقی الهی و معلول غرور بشری است. قرآن مجید در این خصوص به «علو فی الارض» تعبیر می‌کند که نتیجه‌ی آن فساد در ارض است. بشر اگر زمین را از آن خدا بداند نه از آن خود، هرگز مبتلا به غرور نمی‌شود که از آن رهگذر به افساد آن مبادرت کند.

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص/۸۳)

یعنی: «این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد. و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.»
«ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ عَزَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (جاثیه/۳۵)

یعنی: «... آیات خدا را به مسخره می‌گرفتید و زندگی دنیوی شما را بفریفت؛ پس امروز از این آتش کسی بیرونشان نمی‌برد و کسی عذرشان را نمی‌پذیرد.»
از نظر او، برخورداری از پیشرفت‌های علمی غرب مذموم نیست؛ آنچه مذموم است اولاً غرور ناشی از علم و ثانیاً خودکم‌بینی و سستی در برابر غرب است. گرچه وی در اشعار خود غالباً از «فتنه‌های علم و فن» و «دلاویزی فرنگ» و «نیرنگ‌های فرنگ» می‌نالد لیکن باید توجه داشت که فریاد و شکوه‌ی او از نفس «علم و فن» نیست بلکه از علم و فنی است که از «عشق» (به تفسیر وی رابطه و تعلق انسان به خدا) جدا مانده و از فرنگی است که بی‌دین و بی‌خدا و ماده‌پرست و متجاوز و ستمگر شده و علم را خدای خود قرار داده است که نه تنها مایه‌ی

سعادت اخروی بشر نشده است که حتی باعث تباهی زندگی بر کره‌ی خاکی نیز گردیده است.

بی‌تردید اقبال، خود از اندیشه‌های متفکران غربی بهره‌های فراوان گرفته است که در افکار و آرای او آشکار است. تأثیر نظریه‌ی «نیروی حیاتی» و «تحول خلاقه»ی «برگسن»، «ابرمرد» «نیچه»، «اراده‌ی معطوف به حیات» «شوپنهاور» و «من فعال» «فیشته» را در افکار و آثار او به روشنی می‌توان بازشناخت ولی باید توجه داشت که نظریه‌های «خودی»، «تسخیر فطرت»، «تغییر طبیعت» و بالاخره شهر آرمانی «مرغدین» و سایر عناصر اصلی فکر اقبال گرچه از جهاتی شباهت‌هایی با نظریات فلاسفه‌ی یاد شده دارد و طبعاً چنان‌که گفته شد تأثیرات فراوان از آن‌ها پذیرفته است اساسشان دریافته‌های خود او از مسایل و موضوعات فکری و اجتماعی زمان و حاصل مطالعات در اوضاع و احوال تاریخی جاری در شرق و غرب بوده است. وی بیش از آنکه متأثر از افکار متفکران غربی باشد بر آرای حکما و عارفان اسلامی به‌ویژه ملاصدرای شیرازی در باب انسان و جهان و نظریه‌های مربوط به مراتب وجود، خلافت الهی و خلق مدام متکی و مبتنی است و برخلاف آرا و نظریات فلاسفه‌ی غرب که غالباً خاستگاهی دنیوی و غیرالهی دارند، اقبال سرچشمه‌ی همه‌ی امور عالم را در مشیت الهی و عنایت ربانی می‌بیند.

نتیجه

مقایسه میان نگاه «علامه محمد اقبال پاکستانی» و حکیمان غربی معاصر وی مانند «آرنولد ژوزف توین بی»، نسبت به تحلیل تخریب محیط زیست طبیعی به دست بشر در قرن حاضر نشان می‌دهد که هر چند هر دو حکیم شرق و غرب با محوریت ادیان الهی نسبت به این رویداد تلخ اظهارنظر کرده‌اند، حکیم مغرب‌زمین ادیان را بانی و باعث این پدیده دانسته است و فیلسوف شرقی به مالکیت خداوند بر ملکوت آسمان و زمین و امانت آدمی و خلافت الهی او توجه نموده و به هشدار خداوند نسبت به افساد در ارض در لحظات آغازین خلقت اشاره نموده و این پدیده‌ی تلخ را معلول غفلت وی از اوامر الهی دانسته است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- اقبال در سیالکوت، که امروزه در ایالت پنجاب پاکستان واقع شده است به دنیا آمد. نیاکان او از قبیله‌ی «سپروی» برهمنان کشمیر بودند و در سده‌ی هفدهم میلادی، حدود دویست سال پیش از تولد او، اسلام آورده بودند. پدر او مسلمانی دیندار بود. اقبال قرآن را در یکی از مساجد سیالکوت آموخت و دوران راهنمایی و دبیرستان خود را در «اسکاچ‌مشن کالج» (Scotch Mission College) گذراند. تحصیلات او در رشته‌ی فلسفه در دانشگاه لاهور آغاز شد و مدرک کارشناسی ارشد فلسفه را در سال ۱۸۹۹ میلادی با رتبه‌ی اول از دانشگاه پنجاب دریافت کرد. وی پس از آن از دانشگاه کمبریج و دانشگاه مونیخ مدرک دکترای خود را در رشته‌ی فلسفه گرفت. اقبال در دوره‌ی کارشناسی ارشد با «توماس آرنولد» ارتباط نزدیکی پیدا کرد و در اروپا نیز با «ادوارد براون» و «نیکلسون» مراودات علمی داشت.
- ۲- منظور شعر «جوی آب» است. در کلیات اشعار فارسی اقبال، تصحیح احمد سروش، ص ۲۳۶
- ۳- «ایسیدور اگوست ماری فرانسیس خاویر کنت» (۱۹ ژانویه ۱۷۹۸-۵ سپتامبر ۱۸۵۷) معروف به اگوست کنت فیلسوف فرانسوی است که به عنوان واضع نام جامعه‌شناسی (Sociology) و بنیانگذار جامعه‌شناسی نوین و دکترین پوزیتیویسم شناخته شده است. تابلوی علوم، سیر تکامل ذهنی بشر و توجه به جنبه‌های پویا و ایستای جامعه از اندیشه‌های برجسته‌ی اوست.
- کنت با اعتقاد راسخ به فلسفه‌ی اثبات‌گرایی پوزیتیویسم (Positivism) معتقد بود باید برای علوم انسانی نیز حیثیتی مشابه علوم تجربی قایل شد؛ به این معنی که علوم انسانی نیز باید از ابزار پژوهش تجربی استفاده کنند. کنت بر این باور بود که جوامع انسانی از سه مرحله‌ی الهی، فلسفی و علمی عبور کرده‌اند. (بعضاً مرحله‌ی اساطیری را نیز می‌افزایند) در جوامع اساطیری، کاهنان رهبران جامعه به شمار می‌روند؛ در جوامع الهی که تبلور تاریخی آن قرون وسطا است، پیامبران و در عصر رنسانس و پس از آن فیلسوفان اما در دوره‌ی کنونی (عصر علمی) دانشمندان و جامعه‌شناسان رهبران جامعه خواهند بود. البته ممکن است در هر جامعه‌ای بازمانده‌های فکری اعصار گذشته رسوب کرده باشد.
- ۴- اول ما خلق الله هوالعقل
- ۵- مجموعه‌ی این قصیده را همراه با ترجمه‌ای از قرن هفتم هجری در شماره‌ی ۴ سال اول نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تهران سال ۱۳۳۳ ش. مرحوم عباس اقبال تحت عنوان «در احوال نفس» منتشر کرده‌اند و بعدها آقای دکتر نصرت الله فروهر همراه با قصیده‌ی خمربه ابن فارض و نیز قصیده‌ی بُرده تحت عنوان پرده‌نشین جلال چاپ کرده‌اند ولی در آثار ملاصدرا (ملاصدرا، الاسفارالاربعة، ج ۸، ص ۴۱۰) و حکیمان پس از وی (همان، سبزواری، حاشیه اسفار) ابیات متفرقی از آن آمده است.
- ۶- کتاب فوق، متن رساله‌ی دکتری محمد اقبال لاهوری است که در دانشگاه آلمانی «لودویک ماکسی می‌لیان» عرضه شده است. اقبال در این رساله با روش تشریحی، زمینه‌های تاریخی ظهور و تحولات

فلسفه در ایران را بررسی کرده است. اقبال، علاوه بر آن مفاهیم فلسفی قدیم را به زبان فلسفی امروزی بیان کرده، مضافاً این که ریشه‌های تصوف ایرانی و اسلامی را مرور نموده است. این رساله در دو بخش سامان یافته است: بخش نخست با عنوان فلسفه در ایران باستان به شرح دوگرایی (دوگانه پرستی) ایرانی (زردشت، مانی و مزدک) و بخش دوم با عنوان «دوگرایی یونانی» با این موضوعات به طبع رسیده است: «ارسطوییان نوافلاطونی»، «ظهور و سقوط خردگرایی در اسلام»، «مجادله واقع‌گرایی و انگارگرایی»، «تصوف» و «فلسفه در عصر جدید». در انتهای کتاب نمایه نام‌ها و واژه‌نامه‌ی انگلیسی به فارسی به چاپ رسیده است. مترجم: امیرحسین آریانپور، نشر امیرکبیر، سال ۱۳۸۷ ش.

فهرست منابع

- اقبال لاهوری، محمد - (بی‌تا)، احیای فکر دینی در اسلام (مترجم: احمد آرام)، انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی منطقه‌ای نشر پژوهش‌های اسلامی
 سعیدی، غلامرضا - اقبال شناسی، انتشارات بعثت
 الشواهد الربوبیه (۱۳۸۲ ش.)، تصحیح سید مصطفی محقق داماد، انتشارات بنیاد حکمت صدرا
 شیمیل، آنه ماری - محمد رسول خدا، مترجم: حسن لاهوتی
 صدرالدین شیرازی - (۱۳۸۳ ش.)، الاسفار الاربعه، ج ۸، انتشارات بنیاد صدرا
 طباطبائی، سید محمد حسین - المیزان، ج ۱
 الهیات شفاء (۱۳۰۳-۱۳۰۵)، مقاله نهم، فصل هفتم، تهران، چاپ سنگی

یادداشت شناسه‌ی مؤلف

سید مصطفی محقق داماد: رییس انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی، رییس بخش علوم اسلامی فرهنگستان علوم، مدیر گروه فقه پزشکی مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و رییس انجمن علمی حقوق پزشکی ایران، نویسنده‌ی مسئول
 نشانی الکترونیکی: mdamad@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۷/۱۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۹/۲۵